دلایل وقوع حادثه کربلا

موضوع : دلایل وقوع حادثه کربلا

قال الله تبارک و تعالی: «أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُون».[1]

مقدمه

دومین شب این مجلس نورانی است که به یاد و نام حضرت اباعبدالله علیه السلام تشکیل شده است. بنده وعده داده ام این شب ها در رابطه با علل و رویارویی با امام حسین علیه السلام ، و علل مقابلة آن جمعیت انبوه با حضرت اباعبدالله علیه السلام صحبت کنم. راستی چه شد آن اکثریتی که کنار مسلم بود تبدیل به اقلیت شد، بلکه تبدیل به هیچ شد و مسلم تنها ماند؟! چه شد که این دعوتهای متعدد از امام حسین علیه السلام نتیجة عکس داد و دعوت به مبارزه و شمشیر شد؟! چه شد افرادی، به همین سادگی حاضر شدند امام حسین علیه السلام و اصحاب و فرزندانش را به شهادت برسانند؟ یا حداقل تماشا کنند، یا سکوت کنند؟

اهمیت ریشه یابی حوادث تاریخی

ریشه یابی این علت ها خیلی مهم است، امروزه این بحث ها برای جوان های ما و خانواده های ما مفید است. این یک بحث اخلاقی، قرآنی و تربیتی است. هیچ حادثه ای با آن شرایطی که اتفاق افتاده دوبار تکرار نمی شود. هر حادثه ای یک ظرف زمانی و یک ظرف مکانی دارد؛ در هر زمان و مکانی که اتفاق افتاده دیگر با همان شرایط و عین آن تکرار نمی شود؛ اما حوادث تاریخ علی رغم اینکه تکرار عین آن امکان پذیر نیست، اما مشابه آن تکرار می شود. به قطار نگاه کنید، هر واگنی که از جلوی ایستگاه می گذرد دیگر گذشته، اما واگن بعدی که می آید مثل همان است. حالا مسافرانش فرق می کنند، افرادی که در این کوپه ها نشسته اند متفاوت اند. مهره های تاریخ عوض می شود، مسافرانش عوض می شود، شخصیت هایش عوض می شود؛ اما اصول و قواعدی که بر تاریخ حاکم است این ها با اندکی تفاوت عین هم هستند. تاریخ تکرار پذیر است. واقعاً چرا جامعة ارزشی نبوی تبدیل به جامعة ضد ارزشی اموی شد؟ هنوز نیم قرن از رحلت پیغمبر نگذشته بود که جامعة ارزشی نبوی تبدیل به جامعة ضد ارزشی اموی شد. همه چیز رفت و برعکس شد و یک تغییر صد در صد ماهوی اتفاق افتاد، علت چیست؟ من برای شما چند مثال می زنم که چگونه در تاریخ انسان های خوب کنار زده شدند؟ چگونه در تاریخ پاک دامن ها حذف شدند؟

مثالهائی جهت تحلیل وقایع تاریخی

قرآن می فرماید: فرعون یک زمامدار فاسد بود؛ «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِين»[2] این از فرعون که زمامدار بود، اما مردم: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ»[3]؛ مردم هم قدرت تحلیل نداشتند و فرعون آنها را در جهل نگه داشته بود و نمی گذاشت قضایا را بفهمند. این یک معادله است، ببینید نتیجة این دو چه شد؟ فرعون زمامدار فاسد و مردم، جاهل بدون اطلاع؛ این دو یک نتیجه داد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ»[4]؛ موسی مجبور شد شبانه از شهر و از بین مردم «خائفانه»فرار کند و بیرون برود. چرا موسی از جامعه خارج شد؟ چون وقتی آن زمامدار فاسد با این مردم جاهل با هم جمع شدند و نتیجه اش «خَرَجَ»؛ خروج موسی است.

حضرت صالح شتر را به عنوان معجزه برای قومش آورد، گفت: «هذِهِ ناقَهُ اللهِ»[5]، این شتر، علامت خداست. همة موجودات متعلق به خدا هستند، ولی شما می دانید یک چیزهایی مستقیم به خدا نسبت داده شده؛ مثلاً مسجدالحرام را می گوییم خانة خدا، ماه رمضان را می گوییم ماه خدا، حسین را می گوییم خون خدا؛ والا بقیة مسجدها هم مال خداست، بقیة ماه ها هم ماه خدا هستند، اگر چیزی را به طور مستقیم به خدا نسبت می دهند دلیل بر اهمیت زیاد آن است. گفت: «هذِهِ ناقَهُ اللهِ»؛ این شتر نشانة خداست. چه کردند؟ «فَعَقَرُوها»[6] شتر را پی کردند و کشتند. نتیجه چه شد؟ عدم تأثیرگذاری دعوت صالح. این مطلب را ادامه می دهم تا به جایی برسیم.

و اما قوم لوط؛ فرشته های خدا شب به خانة لوط آمدند، مردم جمع شدند گفتند این ها را بیرون کن؛ «أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ». لوط فرمود: چرا بیرونشان کنم مگر چه کرده اند؟ گفتند: «إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُون»[7]؛ جرمشان این است که پاک دامن هستند. نتیجة آن حرکت بیرون کردن پاک دامن ها شد.

به قصه یوسف نگاه کنیم؛ نتیجة حسادت و جهل و غفلت برادران چه شد؟ «اقْتُلُواْ يُوسُفَ»[8]؛ بیایید برادرمان را بکشیم.

حال شما دقت کنید از خارج شدن هابیل از صحنه، تا به شهادت رسیدنش توسط قابیل همین گونه تاریخ را ورق بزنید خارج شدن موسی، توطئة ترور یوسف، توطئة پی کردن شتر صالح، توطئة خروج متطهرها از میان قوم لوط، همة اینها مثل واگن هایی هستند که آن ها را به هم بسته اند، فقط مهره ها و مسافرانش عوض شده اند، تاریخ را جلوتر بیایید آن گاه به حوادثی مانند حادثة کربلا می رسید به گونه ای این مسیر ادامه یافت که این جمعیت انبوه مقابل اباعبدالله علیه السلام ایستادگی کردند.

دلایل مقابله و رویارویی با امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام نامه ای به مردم کوفه نوشت که خیلی مهم است. من امشب می خواهم این نامه را با مقدمه ای برای شما توضیح بدهم. – تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل- اموی ها و دیگرانی که بعد از پیغمبر بر سر کار آمدند چهار کار عمده انجام دادند من این ها را توضیح مي دهم، و بعد به نامه امام حسین علیه السلام می پردازم. آن چهار کار عبارتند از: 1- ولایت ستیزی، 2- دین ستیزی، 3- عدالت ستیزی، 4- تقدس زدایی. در هر جامعه ای با هر شرایطی، و در هر زمانی این چهار آفت پیدا شود همان قضایا تکرار می شود. مگر در همین کشور شیخ فضل الله نوری بر سر دار نرفت؟ مگر شهید ثانی و شهید اول با آن وضع به شهادت نرسیدند؟ مگر زید ابن علی ابن الحسین، حُجر بن سکیت، میثم تمار کشته نشدند؟ پروندة شهادت که با کربلا بسته نشد. اموی ها چهار کار عمده انجام دادند که اینها هر جا باشد همین نتیجه را می دهد، خروج خوبان، شهادت پاکان، و حذف متدین ها.

1- ولایت ستیزی

اولین کاری که اموی ها کردند گفتند امامت را کنار بزنیم، ولایتی که پیغمبر این همه روی آن کار کرده بود؛ در غدیر، در حدیث منزلت در خانه اش. من در سخنرانی ام روز غدیر این مطلب را گفتم که در روز غدیر مسئلة امامت حضرت علی علیه السلام رسمی شد، نه این که مطرح شد. مطرح شدن آن از خانة پیغمبر شروع شد؛ یعنی از روزی که پیغمبر دعوتش را شروع کرد، امامت علی علیه السلام را هم مطرح کرد. اما حالا با این ولایت مبارزه کردند. از ماجرای سقیفه، آن قدر این مسأله را کمرنگ کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «فَوَاللهِ مَا زِلْتُ مَدفوعاً عَنْ حَقّی مُسْتَأثراً علیّ منذُ قَبَضَ اللهُ نَبیّهُ صلی الله علیه و آله حَتّی یَومِ النَّاسِ هَذَا»[9]؛ بعد از رحلت پیغمبر تا کنون حقّ من غصب شد - و تا روزی که حضرت به شهادت رسید- آنها ابتدا امامتی را که رکن دین است در جامعه قطع کردند. مبارزه با ولایت و امامتی که امیرمؤمنان علیه السلام دربارة آن می فرماید: «بِنَا فَتَحَ اللهُ وَبِنَا یَخْتِمُ وَبِنَا یَمْحُوا اللهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِت»[10]؛ با ما بشناسید و خدا را با ما عبادت کنید.

اهمیت زیارت جامعه

شما زیارت جامعة کبیره را در مفاتیح دیده اید این زیارت متعلق به امام هادی علیه السلام است، چرا امام هادی علیه السلام این زیارت را تعلیم کرده؟ چرا امام هادی علیه السلام با این کلمات بلند ائمه را ستوده؟ زیارت جامعة کبیره، یک دوره امام شناسی است.- می خواهد بگوید اگر کسی امامش را نشناخت و حجت خدا را نشناخت، خدا را نشناخته است، این روایت ماست. چرا امام حسین علیه السلام در روز عاشورا این قدر می گوید من پسر پیغمبرم؟؛ «انا ابن رسول الله» من پسر علی ام، من پسر زهرای مرضیه ام، مدام تکرار می کند. آنها دیدند اما وقتی غفلت انسان را بگیرد چشم حق بین نباشد:

خشم و شهوت مرد را احول کند استقامت روح را بی بر کند

غفلت ؛ عامل سقوط انسان

مولوی مي گوید: مرغی می خواست کرمی را شکار کند. همة حواسش متوجه این کرم بود، همة توجهش به این بود که غذایش را به دست بیاورد و کرم را بخورد. یک گربه ای هم مراقب این مرغ بود، این مرغ آن قدر حواسش به این کرم بود که از گربه غافل بود، مي گوید:

مرغکی اندر شکار کرم بود گربه فرصت یافت او را بربود

گربه از فرصت استفاده کرد و به راحتی هم مرغ و هم کرم را بلعید.

آکل و مأکول بودی بی خبر در شکار خود ز صیّادی دگر

عجیب است که انسان از خودش و توانمندی ها و استعدادهایش غافل می شود.

آدمی گنجینه سرّ حق است گر چه در بحر هوس مستغرق است

گنج کونین است ذات آدمی هست بی پایان صفات آدمی

اشعار از خواجه نصیر است. محمد ابن اشعث و عبدالله أذینب این گونه شدند اما درس نگرفتند. بنابراین ابتدا ولایت ستیزی انجام شد که توانستند امام حسین علیه السلام را به شهادت برسانند. ولایت زدایی و امامت زدایی شد. امام حسین علیه السلام را به عنوان چهره ای که خودشان می خواستند معرفی کردند. امام در جامعه محدث است؛ با ملائکه صحبت می کند، امام قدرت تکوین دارد، امام معصوم است، امام با رأی مردم انتخاب نمی شود. آن آقایی که می نویسد مشروعیت امام با رأی مردم است نمی داند امامت یعنی چه؟ رأی مردم برای امام مشروعیت نمی آورد.

ولایت ستیزی منصور دوانیقی

شخصی است به نام جعفر ابن محمد اشعث، داستان آن در کتاب کافی است که برایتان عرض کنم. صفوان بن یحیی می گوید من از جعفر بن محمد پرسیدم که چرا تو امام صادق را قبول داری؟ چرا شیعه شدی؟ پدرت آدم خوبی نبود، علت این که تو پیرو امام صادق شدی و شیعه بودن را شیوة خودت قرار دادی چیست؟ گفت: می دانی قصه چیست؟ روزی منصور دوانیقی پدرم، محمد اشعث را خواست.- البته این غیر از آن محمد بن اشعث است- به او گفت. مي توانی یک آدم قوی که کلاه سرش نرود و مأموریت مالی را بتوان به او واگذار کرد برای من پیدا کنی؟ پدرم دایی اش، ابن مهاجر را معرفی کرد.

این دو پیش منصور دوانیقی رفتند، منصور دوانیقی پولی به ابن مهاجر داد و گفت: برایت یک مأموریت دارم، از بغداد به مدینه برو، و سادات حسنی و حسینی را پیدا کن، هر کدامشان را که دیدی یک مقداری از این پول را به آنها بده و یک رسید هم از آنها بگیر. - بعضی ها با این گونه کارها می خواهند پشتوانه ای برای خودشان درست کنند. دلش که به حال سادات و فرزندان امام نسوخته بود،- گفت: به آنها نگو که این پول را منصور داده است چون اگر بگویی حتی یک نفر از آنها این پول را از تو قبول نمی کند. بگو من از شیعیان شما هستم و از خراسان می آیم، این پول هم پاک و مطهر است و خلاصه ماجرا را لو نده، من به این رسیدها نیاز دارم، حتماً از امام صادق هم این رسید را بگیر.

ابن مهاجر به مدینه آمد و برگشت. و گزارش کارش را به منصور دوانیقی داد، گفت: منصور، هر سید حسنی و حسینی که دیدم مقداری پول به او دادم و از او رسید گرفتم و کسی هم متوجه نشد. منصور گفت: رسید امام صادق کجاست؟ گفت: اما امام صادق، این یکی را قلم بگیر. حکم مأموریت ما را بده، این یکی نشد. منصور گفت: چرا نشد؟ او گفت: به مسجد پیغمبر رفتم امام صادق داشت نماز می خواند، به محض اینکه نمازش را سلام داد قبل از این که من بتوانم حرفی بزنم برگشت رو به من کرد و گفت: پسر مهاجر! از خدا بترس. گفتم: آقا، پسر مهاجر کیست؟ من از شیعیان شما هستم، از خراسان می آیم. فرمود: دروغ مي گویی، از نزد منصور می آیی، او این پول ها را به تو داد و گفت برو این کار را بکن، و نگو پول ها را از کجا آورده ام. پیش من دیگر نمي توانی دروغ بگویی. لذا نتوانستم به آقا پول بدهم، بلند شدم و با شرمندگی از مسجد بیرون آمدم.

دقت کنید منصور چه گفت؟ بلند شد قدمی در اتاق زد، و گفت: ابن مهاجر، هر زمان در جامعه یک محدَّث وجود دارد، - نه محدِّث- یعنی کسی که با فرشته ها ارتباط دارد و از غیب خبر دارد، «وَإنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمدٍ مُحَدَّثنا الیَوْمَ»؛ امروز آن محدَّث در جامعه امام صادق است.[11] منصور این را می فهمد، اما حبّ ریاست، حبّ جاه، حبّ مقام، خشم و شهوت و بخل و منیّت، نمی گذارد درست عمل کند.

بسیاری اوقات انسان می فهمد حق چیست اما زیر بار نمی رود. قرآن می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ»[12]؛ بعضی ها موسی علیه السلام را منکر شدند با این که یقین داشتند پیغمبر است. «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ»[13]؛ بعضی ها پیغمبر را مثل بچة خودشان می شناختند، اما به او ایمان نیاوردند. اموی ها با دین رسول خدا چه کردند؟ اموی ها، چرا توانستند اکثریتی را مقابل اقلیت قرار بدهند؟ چرا توانستند به راحتی دور مسلم ابن عقیل را خالی کنند؟ چرا توانستند به این سادگی سر امام حسین علیه السلام را در کوفه بالای نیزه کنند؟ کوفه ای که حداقل چند سال پایتخت و محل حکومت اسلام بوده است. چرا توانستند به راحتی این گونه این حوادث را بیافرینند؟ این نکته ای که من می خواهم در این جلسه عرض کنم، انصافاً نیاز به چند جلسه و منبر دارد، ولی من در یک جلسه خلاصه اش مي کنم و آن این است که اموی ها چهار کار عمده کردند؛ 1- ولایت ستیزی.

2- دین ستیزی

اموی ها نگفتند نماز نخوانید، بلکه خود معاویه هم نماز می خواند، امام جماعت هم می شد. ولید نماز می خواند، امام جمعه هم می شد. نگفتند روزه نگیرید، معاویه گفت کسی حق ندارد قرآن را تفسیر کند، بخوانید ولی تفسیر نکنید. ابن عباس آمد و گفت: معاویه، آخر جلوی تفسیر قرآن را که نمی شود گرفت. گفت: چرا نمی شود؟ گفت: مردم می خواهند قرآن را بفهمند. گفت: اگر خواستند پیش ما بیایند خودمان برایشان مفسر می گذاریم، فقط ابن عباس از تو نپرسند؛ چون اگر تو بخواهی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»[14] را تفسیر کنی، می گویی: علی. اگر بخواهی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[15] را تفسیر کنی مي گویی: خانوادة حضرت زهرا علیها السلام. تفسیر ممنوع است. اگر هم تفسیر خواستید خودمان تفسیر مي کنیم. امویان دین ستیزی کردند، کاری کردند که آن عنصر پلید با این که خودش آدم بدی بود به بدی معاویه اعتراض می کند، پسرش می گوید: یک شب پدرم به خانه آمد، خیلی ناراحت بود، گفتم: پدر چه شده؟ گفت: این معاویه عجب آدم بدی است! گفتم: چرا؟ گفت: پیش او بودیم، صدای اذان بلند شد، ناگهان از جای بلند شد و گفت: من باید نام این پیغمبر را از این اذان پاک کنم! که گفته نام این شخص روزی پنج مرتبه کنار نام خدا باشد اما نام ما نباشد. من باید این نام را دفن کنم.

معنای دین ستیزی

می دانید دین ستیزی، یعنی چی؟ یعنی دین را بی روح و بی محتوا کردن. یعنی می گویند آقا، دین روایت های مختلف دارد، تو هر چه دلت خواست تفسیر کن. یعنی طرح نظریة سکولاریزم، پلورالیسم، قرائت های مختلف از دین. بعد می بینید کسی پیدا می شود با کمال وقاحت مي گوید حضرت زهرا علیها السلام یک الگوی قدیمی بود، دنبال الگوی جدید بگردید. عجب! مگر عفت و تقوا و ادب و زهد این ها قدیم و جدید دارد؟ چه کسی گفته احترام به پدر و مادر قدیمی است؟ چه کسی گفته عفت و حیا و شرم و تقوا قدیمی است؟ این ها قدیمی بردار نیست، حواسمان را جمع کنیم و حافظ ارزش ها باشیم.

سیره اهل بیت در برابر مصیبتها

امام صادق علیه السلام وقتی مصیبتی برایش پیش می آمد عرضه می داشت: «اللهم لا تَجعَل مصیبتی فِی دینی»[16]؛ خدا را شکر که در دینم مصیبت پیش نیامد. بینی و بین الله اگر معدل فرزندمان دو نمره پایین بیاید بیشتر ناراحت مي شویم یا اگر دو روز نماز صبح او قضا شود؟ روی کدام یک بیشتر حساسیم؟ بینی و بین الله چقدر روی دین جوان هایمان حساسیم؛ چقدر روی نمازشان، تقوایشان، ارتباطشان، گفت و گوهایشان، تلفن هایشان، رفت و آمدهایشان حساس هستیم؟

نتیجه دین ستیزی؛ شکستن قبح گناه

می دانید دین ستیزی یعنی چه؟ یعنی روابط حرام را عادی جلوه دادن، یعنی قبح گناه را شکستن. یعنی توجیه گناه، یعنی مبانی را زیر پا گذاشتن، اینها دین ستیزی است. عزیزان، ارتباط با نامحرم جایز نیست، دست دادن به نامحرم جایز نیست، سخن گفتن غیرشرعی و سخن گفتن شهوت آمیز جایز نیست. این گونه ارتباط ها دین ستیزی است؛ این که انسان دائم این اصول را تنزل بدهد، دائم روح دین را از آن بگیرد و قبح آن را بشکند، وقتی قبحش شکست دیگر جلوی من و شما هم خجالت نمی کشد، پدرش هم که از کنارش بگذرد کلامش را قطع نمی کند، ارتباطش را قطع نمی کند. دیگر از بزرگتر، از روحانی، از پدر و از مادر هم حیا نمی کند. حالا من مطالب را در لفافه بیان مي کنم. قبح بسیاری از گناهان به راحتی ریخته شده است. وقتی دین ستیزی شد، وقتی روح معنویت گرفته شد، همین می شود.

فتنه های بعد از رحلت رسول الله

امیرالمؤمنین می فرماید: وقتی این آیه نازل شده: «أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُون»[17]؛ مردم فکر نکنید همین که به زبان و به کلام گفتید ایمان آوردیم کافی است، آزمایش می شوید. حضرت می فرماید: من خدمت پیغمبر خدا رفتم، عرض کردم یا رسول الله، این آزمایش ها چه وقت انجام می شود؟ «وَهُمْ لَا يُفْتَنُون». پیغمبر خدا فرمود: علی جان این آزمایش ها بعد از من است. تا پیغمبر بود خیلی کارها را انجام نمی دادند. حتی منافقین نفاقشان را پنهان می کردند. قرآن می فرماید: «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى النِّفَاقِ لاَ تَعْلَمُهُمْ»[18] پیغمبر! بعضی از افرادی که دور تو هستند منافق اند، تو آنها را نمی شناسی. تا زمانی که پیغمبر بود تمام جنگ ها، و اختلافات را مخفی کرده بودند. حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: همین که پیغمبر از دنیا رفت، خار نفاق آشکار شد. و معلوم شد که بعضی پیغمبر را نیز قبول نداشتند. اما از ابهت و عظمت و پایگاه مردمی او حساب می بردند. زمان پیغمبر گذشت، «ظَهَرَتْ حَسِیکَهُ النِّفاق»[19]؛ این نفاق ها آشکار شد. - پیغمبر فرمود: علی جان این فتنه ای که قرآن می گوید: « أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُون»، این فتنه بعد از رحلت من است. – حضرت فرمود: علی جان، «السُّحْتُ بِالهَدیَّهِ»؛ اسم رشوه را هدیه می گذارند. «وَالرِّبا بِالبَیْع»[20]؛ علی جان اسم ربا را بیع می گذارند. ربا می شود بیع، معامله، رسمی می شود و یا قبحش می ریزد. شبهات را وارد دین مي کنند، این آزمایش ها پیش می آید، آن زمان دیگر هر کسی در غربال نمی ماند.

دنیای ممدوح و مذموم

این جاست که می بینید با این که امام حسین آن همه به این طرف و آن طرف رفت، نامه داد، ملاقات کرد، فقط تعداد محدودی آمدند. وقتی پای جان و پای دنیا به میان آمد همه کنار کشیدند. فرمود: «النَّاسُ عَبیدُ الدُّنیا وَالدِّینُ لَعِقٌ عَلَی ألْسِنَتِهِمْ یَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَایِشُهُمْ فإذَا مُحِّصُوا بِالبَلاءِ قَلَّ الدَّیّانونَ».[21] عزیزان، دقت کنید از این صحبت ها این گونه برداشت نکنید که اسلام با دنیا داری مخالف است، خیر، اگر دنیا باعث حرکت و پویایی دین شود، نه تنها بد نیست بلکه عالی است، اما اگر دنیا باعث شود خدا، دین، اعتقادات، حلال و حرام، خمس و زکات و همه چیز کنار برود و زیر پا گذاشته شود به حرام بودن لقمه ای که می خورید اهمیت داده نشود این دنیا بد است. می دانید لقمة حرام نسلت را به خطر می اندازد؟ سوار دنیا شو، امیر دنیا شو، نه اسیر و وابسته، مثل عمر سعد که برای حکومت ری و برای دنیا از دینش گذشت و به ری هم نرسید، به مال هم نرسید. می دانید چرا توانستند سی هزار آدم را در مقابل امام حسین علیه السلام جمع کنند؟ می دانید چرا 18 هزار آدم در اندک زمانی دور مسلم را خالی کردند؟ برای این که چهار کار شد؛

1- ولایت ستیزی، 2- دین ستیزی.

3- تقدس زدایی

تقدس زدایی، یعنی این که ما مقدسات را کمرنگ کنیم. کعبه برای ما مقدس است، امام مقدس است، زیارتگاه مقدس است؛ تقدس زدایی یعنی تقدس را از چیزهایی که برای ما مقدس است بگیریم و آنها را عادی کنیم.

4- عدالت ستیزی

وقتی این چهار عامل در جامعه دست به دست هم داد، این حوادث آفریده می شود. ولی در یک کلمه نامة امام حسین علیه السلام را به مردم کوفه بگویم و دعایتان کنم. نامه ای که مسلم ابن عقیل برای مردم کوفه آورد، بر این چهار نکته ای که گفته شد دست گذاشته است. امام حسین چنین نوشت: مردم کوفه! «من الحسین بن علی إلی المَلإ من المؤمنین و المسلمین 1- فَلَعَمری ما الإمامُ إلا الحاکمُ بالکِتابِ» امام کسی است که بر اساس قرآن حکم می کند؛ یعنی اول ولایتتان را درست کنید، 2- الدَّآئِنُ بِدینِ الْحَقِّ»؛ امام مي آید که دین را پیاده کند، پس مسأله دین را حل کنید، دین ستیز نشوید. 3- «القائِمُ بِالقِسْطِ» امام می آید که عدالت را پیاده کند، 4- «الحابِسُ نّفْسَهُ عَلَی ذَلِکَ لِله»[22] امام، فانی در خداست، تقدسش به تقدس و ارتباط با خداست. چهار آسیب گفته شد: ولایت ستیزی، دین ستیزی، تقدس زدایی، عدالت ستیزی، این نامة امام حسین که در تاریخ آمده است، چهار حرکت منفی در مقابل آن قرار گرفت. این خلاصة عرض من بود. امشب در ارتباط با علل رویارویی مردم با امام حسین علیه السلام صحبت کردم، البته این رویارویی یک سری مسایل و عوامل اخلاقی هم دارد، عواملی مثل حب دنیا، غفلت، ترس و جهل هم بوده است.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1]. عنکبوت، 2.

[2]. قصص، 4.

[3]. زخرف، 54.

[4]. قصص، 21.

[5]. هود، 64.

[6]. هود، 65.

[7]. اعراف، 82.

[8]. یوسف، 9.

[9]. نهج البلاغه، خطبه 6؛ بحارالانوار، ج 33، ص 135.

[10]. غررالحکم، ح 1948.

[11]. الکافی، ج 1، ص 475؛ المناقب، ج 4، ص 220.

[12]. نمل، 14.

[13]. بقره، 146.

[14]. مائده،3.

[15]. احزاب ، 33.

[16]. الکافی، ج 3، ص 262؛ وسائل الشیعه، ج 3، ص 247؛ بحارالانوار، ج 79، ص 133.

[17]. عنکبوت، 2.

[18]. توبه، 101.

[19]. بحارالانوار، ج 29، ص 235؛ دلائل الامامه، ص 34.

[20]. نهج البلاغه، خطبه 156.

[21]. بحارالانوار، ج 44، ص 382؛ تحف العقول، ص 245.

[22]. توجه! در رابطه با نامه فوق برای توضیحات بیشتر مراجعه شود به قیمت نامه ها و پیام های امام حسین علیه السلام (نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه) بحارالانوار، ج 44، ص 334؛ الارضاد، ج 2، ص 39؛ مثیرالاحزان، ص 26.